

ماهنامه فرهنگی و اجتماعی

اوحدی

سال اول، مهر ماه ۱۳۹۵، شماره ۱

چاپ دوم

۹۵۰۰ تومان

یادنامه اوحدی مراغه‌ای

سیمای اوحدی در شعر او * دکتر ابراهیم رنجبر
سیمای اجتماعی مراغه و آذربایجان در جام جم * دکتر بهروز ثروتیان
سیر غزل از مراغه تا شیراز * دکتر احمد گلی
اوحدی و موسیقی * طغرل طهماسبی
ای نامحدود، ای انسان! * مهدی اخوان ثالث
وزن در اشعار اوحدی مراغه‌ای * ندا مطعم‌اصل
نظر اوحدی درباره آفرینش * دکتر محمودی ملایری



بازشناخت آیین نمایشی چمچه‌گلین و بررسی عناصر همگون و هارمونی اجرای آن، فریدون ولایی
مادها و مادستان، سابرینا ماراش * بنای صخره‌ای روستای ورجوی مراغه، داریوش احمدی
گاه‌شماری احمدیلیان مراغه، محمدرضا پردلی * منجمان مراغه در دوره قاجار، اصغر محمدزاده
سیسوک (داستان کوتاه)، الهام نظام‌جو * قصه محمدحسین و سه دیو، سلیمه موسوی
دمی با حافظ * تازه‌های نشر کتاب * گفت‌وگویی با دست‌اندرکاران آموزشگاه موسیقی چنگ
شب بدالله صمدی * شعله‌های مانا (غلام‌رضا آزادی - داش‌غلام)
با اشعاری از: نادر نادرپور، نصرت رحمانی، شمس لنگرودی، ودود دوستی، فریبا عباسی
سارا پورجوادی، زینب فرجی، اکتاویو پاز، پابلو نرودا



ماهنامه فرهنگی و اجتماعی اوحدی

سال اول، شماره ۱، مهر ماه ۱۳۹۵

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: طغرل طهماسبی
سرمدیر: داریوش احمدی

مدیر داخلی: زیبا دانش
طراحی و صفحه‌آرایی: کانون آگهی و تبلیغاتی ارغنون

عکس روی جلد: احمد فیاضی
طراحی لوگو: فریدون ولایی

نشانی: مراغه، ابتدای خیابان اوحدی، خیابان جام‌جم، مجتمع جام‌جم، طبقه دوم، پلاک ۲۱

شماره تماس: ۰۹۰۳۱۵۳۴۷۷۴ - ۳۷۲۴۸۴۰۹

ایمیل: ohadimaraghi@gmail.com

کانال تلگرام: https://telegram.me/majalleh_ohadi

گزینش و درج مطالب در «اوحدی» نشانه هم‌رایی آن با همه نوشته‌ها نیست،

اما برای تضارب آرا و افکار، مناسب‌ترین عرصه است.

«اوحدی» خود را ملزم می‌داند تا ویرایش و رسم الخط واحدی را برای نوشته‌ها برگزیند.

مبنای تفکر «اوحدی» ایرانی است و مبرا از هر نوع جریان و حرکت.

صفحه فهرست مطالب

سخن مدیرمسئول: لوح نخست	۴
سخن سردبیر: ایرانیان، ملّتی یگانه و یکپارچه	۷
یادنامهٔ اوحدی مراغه‌ای	
سیمای اوحدی در شعر او، دکتر ابراهیم رنجبر	۱۱
سیمای اجتماعی مراغه و آذربایجان در دور دوم از جام جم اوحدی، دکتر بهروز ثروتیان	۱۹
سیر غزل از مراغه تا شیراز، دکتر احمد گلی	۳۶
اوحدی و موسیقی، طغرل طهماسبی	۴۹
ای نامحدود، ای انسان!، مهدی اخوان ثالث	۶۳
وزن در اشعار اوحدی مراغه‌ای، ندا مطعم اصل	۶۹
نظر اوحدی مراغه‌ای دربارهٔ آفرینش، دکتر احمد محمودی ملایری	۸۷
جامعه و فرهنگ	
بازشناخت آیین نمایشی چُمچه‌گلین و بررسی عناصر همگون و هارمونی اجرای آن، فریدون ولایی	۹۹
تاریخ و میراث فرهنگی	
مادها و مادستان، سابَرینا ماراش / داریوش احمدی	۱۲۱
بنای صخره‌ای روستای ورجوی مراغه، داریوش احمدی	۱۲۳
گاه‌شماری احمدیلیان مراغه، محمّدرضا پردلی	۱۲۶
منجّمان مراغه در دورهٔ قاجار، اصغر محمّدزاده	۱۳۹
ادبیات	
سیسوک (داستان کوتاه)، الهام نظام‌جو	۱۴۳
شعر ایران و جهان (نادرپور، رحمانی، لنگرودی، دوستی، عبّاسی، پورجوادی، فرجی، پاز، نرودا)	۱۴۸
قصّه‌های بومی عامیانهٔ ایران: محمّدحسین و سه دیو، سلیمه موسوی	۱۶۱
دمی با حافظ (۱)	۱۶۴

تازه‌های نشر کتاب	۱۶۵
گفت‌وگو	
رودِ زندگی: گفت‌وگویی با دست‌اندرکاران آموزشگاه موسیقی چنگ	۱۷۶
رویدادهای فرهنگی و هنری	
شب یدالله صمدی	۱۸۴
شعله‌های مانا	
غلامرضا آزادی (داش‌غلام)	۱۹۰

سخن مدیرمسئول

لوح نخست

حرفِ نخستین زِ سخن درگرفت	جنبشِ اوّل که قلم برگرفت
جلوتِ اوّل به سخن ساختند	پرده خلوت چو برانداختند
جانِ تن آزاده به گِل در نداد	تا سخنِ آوازه دل در نداد
چشمِ جهان را به سخن باز کرد	چون قلم آمدُ شدنِ آغاز کرد
این همه گفتند و سخن کم نبود	بی سخن آوازه عالم نبود
ما سخنییم این طلل ایوانِ ماست	در لغتِ عشقِ سخنِ جانِ ماست
بر پرِ مُرغانِ سخن بسته‌اند	خطِ هر اندیشه که پیوسته‌اند
موی شکافی زِ سخن تیزتر	نیست درین کهنه نوخیزتر
هم سخن‌ست این سخن اینجا بدر	اوّل اندیشه پسین شمار

(نظامی گنجهای)

همگان را باور بر این است که هر آغازی دشوار است و غور در امور فرهنگی و اجتماعی بسی دشوارتر؛ اما اگر پایِ تکلیف در میان باشد، جامعه تبدیل به خانواده می‌شود و خانواده را مأمنی بایست برای تفکر و تعلّم.

باری ... فراتر از یک دهه از خواش ما برای نشر چنین رسانه‌ای می‌گذرد؛ رسانه‌ای که نویافته‌ها و پژوهش‌های سالم را، چه از نظر محتوا و چه در راستای درست‌نویسی و زیبانویسی، در اختیار علاقه‌مندانش قرار دهد. نشریه‌ای که آلام و کمبودهای فرهنگی و اجتماعی جامعه را به قدرِ وسیع خود بشناسد و آن را بشناساند؛ تازه‌های پژوهشگران و اندیشمندان را در طبق اخلاص قرار دهد و بی‌هیچ چشم‌داشتی آن را خاضعانه تقدیم خوانندگانش نماید.

اما در برابر زحمات طاقت‌فرسای همکارانِ مجلهٔ اوحدی، امید است که فرهیختگان و شیفتگان فرهنگ و هنر نیز آنان را همراه باشند، کاستی‌ها و نکته‌ها را انعکاس دهند و خود را التزام اوحدی بدانند.

نشر مجلهٔ فرهنگی و اجتماعی اوحدی گامی است نو که با معیارها و محک‌های علوم فرهنگی، هنری و اجتماعی با افقی وسیع و موضوعات و محورهایی در زمینه‌های مذکور با تکیه بر میراث ارزشمند فرهنگیِ اخلاف و پویاییِ اسلاف، فعالیتِ خود را آغاز می‌نماید و هم‌هنگام با توافق اعضای هیئت تحریریه و شورای نویسندگان، خواهان همکاری و همیاری نویسندگان، ادبا، هنرمندان و پژوهشگران علوم و فنون مختلف است تا در مسیر اشاعه فرهنگ و هنر، نشریهٔ خودشان را همواره با افزودن فصول و بخش‌های تازه و مفید همراه باشند؛ باشد که با تغذیِ ادبیّات فرهنگی و هنری، جایگاه رفیع و درخورِ خود را باز یابیم...

پس پیش پای تمامی خوانندگان فهیم اوحدی برمی‌خیزم.



سخن سردبیر



ایرانیان، ملت یگانه و یکپارچه

داریوش احمدی

با وجود اینکه سرزمین ایران در هزارهٔ نخست پیش از میلاد مهد مردمانی متمدن و سرآمد چون عیلامیان (در جنوب غرب) و کاسیان (در شمال غرب) بود، ولی آنان هیچ‌گاه اندیشه و خواست و برنامه‌ای برای وحدت و یکپارچگی این پهنه گسترده نداشتند؛ اما با برآمدن دولت هخامنشیان و به اعتبار ایدئولوژی سیاسی و دینی آنان - که وحدت‌بخشی به مردم را مأموریت الهی خود و موجب رستگاری بشریت می‌دانست - و نیز با سرآمدی کامل فرهنگ ایرانی بر سراسر این سرزمین برای نخستین‌بار اندیشهٔ وحدت ملّی و یگانگی فرهنگی ایرانیان پدید آمد. از این زمان به بعد دیگر اهالی ایرانی این سرزمین خود را «ایرانی» و از تبار ایرانی می‌دانستند و از این‌روست که داریوش بزرگ در کتیبهٔ «نقش رستم» خود را «یک ایرانی از تبار ایرانی»^۱ می‌خواند و استرابو - جغرافی‌نگار یونانی - گواهی می‌دهد که در آن دوران از سُغد و بلخ (در شرق) تا ماد و پارس را (در غرب) «ایران» می‌خواندند و اهالی این قلمرو به زبان‌های کمابیش یکسانی سخن می‌گفتند (جغرافیا، کتاب پانزدهم/۸/۲).^۲

باور به یگانگی و یکپارچگی مردم ایران در متون بازمانده از دوران ساسانیان نیز آشکار است و برجای مانده است؛ چنان‌که شاپور - دومین شهریار ساسانی - در کتیبه خود در نقش «رستم فارس» تصریح می‌کند که فرمانروای «کشور ایرانیان» است و این قلمرو سرزمین‌هایی چون: پارس و پارت و خوزستان و آذربایجان تا خراسان و سُغد را در برمی‌گیرد.^۳

خودآگاهی ایرانیان به هویت ایرانی خود و باور اصیل آن به یگانگی و یکپارچگی ایرانیان در دوران اسلام و در پرتو رهنمودهایی گوهرین چون «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ»^۴ نیز تداوم یافت؛ چنان‌که این حقیقت در شماری از متون بازمانده از آن دوران به‌خوبی بیان شده است:

گویند معتدل‌ترین و باصفات‌ترین و بهترین بخش‌های زمین «ایران‌شهر» است: درازای آن میان رود بلخ تا رودخانه فرات و پهنای آن میان دریای آبسکون (مازندران) تا دریای فارس و یمن و سپس به طرف مکران و کابل و طخارستان و تا منتهای آذربایجان است و آنجا برگزیده بخش‌های زمین و ناف زمین است، به علت اعتدال رنگ مردم آن و استوای پیکرهایشان و سلامت خردهایشان. ایران‌شهر سرزمین فرزنانگان و دانشوران است و ایشان بخشنده و بخشاینده و باتمیز و هوشمندند و هر خوی نیکی را که دیگر مردمان جهان از دست داده‌اند، اینان دارا هستند.^۵

با وجود آگاهی و باور ریشه‌دار ایرانیان به هویت ایرانی تاریخی خود و تعلق داشتن به ملت و ملتیت یکپارچه و یگانه، برخی از دولت‌های استعمارگر پیر و استکباری جدید از دویست سال پیش تاکنون به‌قصد فروپاشی و تضعیف قدرت و وحدت ایرانیان - که امروزه به اوج خود رسیده است - و تبدیل ایران به کشوری ازهم‌گسیخته و پاره‌پاره، این اندیشه شوم خود را به یاری و واسطه‌گری عوامل داخلی خود در کشور ترویج و تبلیغ کرده و می‌کنند که: مردم ایران به ملت و ملتیت واحد متعلق نیستند، هیچ‌گونه وجه اشتراکی بین آنان وجود ندارد و هویت و سرنوشت و سرگذشت مشترکی ندارند. آنان برای سُست کردن و تخریب هویت و وحدت ملی ایرانیان به‌واسطه رسانه‌های پُرشمار تصویری، مکتوب و مجازی خود اقدام به فتنه‌انگیزی، نفرت‌پراکنی و تفرقه‌افکنی در بین مردم می‌کنند و سرانجام می‌کوشند ایرانیان را در فرهنگ منحط شماری از کشورهای همسایه آسیمیله کنند و آنان را جزئی از ملت‌های بیگانه جلوه دهند.

باوجود دویست سال دسیسه‌چینی و توطئه‌گری بیگانگان و عمال داخلی آنان برای نفاق‌افکنی و نفرت‌پراکنی در ایران، همه ایرانیان، به‌ویژه ایرانیان آذری، همچنان و با قدرت و صلابت به میهن و نظام

خویش وفادار و دل بسته‌اند و در برابر هجمه بی‌امان دشمنان ایستادگی می‌کنند و همیشه خود را متعلق به ملت و ملتی یگانه و یکپارچه می‌دانند.

پانویس‌ها

1. R. Schmitt, *The Old Persian Inscriptions of Naqsh-e Rostam and Persepolis*, London: School of Oriental and African studies, 2000, p. 30 (DNa, §2).
2. H.L. Jones (tr.), *The Geography of Strabo*, vol. 7, (Loeb Classical Library No. 241), London: William Heinemann, 1930, p. 143.
3. M. Back, *Die Sassandischen Staatsinschriften*, Acta Iranica 18, Téhéran-Liège, 1978, pp. 284-288.
۴. السيد محسن الأمين؛ أعيان الشيعة؛ بيروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ق./۱۹۸۳م، ج ۱، ص ۳۰۱.
۵. مطهر بن طاهر مقدسی؛ آفرینش و تاریخ؛ ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی؛ تهران: آگه، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۶۱۵.



سیمای اوحدی در شعرا و



دکتر ابراهیم رنجبر *

بزرگان معاصر اوحدی و ادوار بعد از وی غالباً در ردیف حکما و عرفا و شاعران عارف یاد کرده و او را به صفای باطن و بلاغت شعر ستوده‌اند. دولتشاه سمرقندی در «تذکرۃ الشعرا»، نورالله بن شریف در «مجالس المؤمنین»، معصوم‌علی نعمت‌اللهی شیرازی در «طرائق الحقایق»، رضاقلی‌خان هدایت در «ریاض العارفین» و «مجمع الفصحا»، شمس‌الدین سامی در «قاموس الأعلام»، محمدعلی مدرّس در «ریحانة الأدب»، محمدعلی تربیت در «دانشمندان آذربایجان»، حسین مسرور در مقاله «شرح حال اوحدی مراغه‌ای» در مجله ارمنان، سال ۹، صص ۱۲۵-۱۳۴، میرغیاث‌الدین محمد خواندمیر در «حبيب السیر»، اسماعیل باشا البغدادی در «أسماء المؤلفین و آثار المصنفین»، ابن عبدالرّسول حسینی زنوزی در «ریاض الجته»، امیرالملك سیدمحمد صدیق در «شمع انجمن»، محمود فرخ در «احوال و آثار اوحدی»، آقابزرگ تهرانی در «الذریعة إلى تصانیف الشیعه»، بهمن میرزا قاجار در «تذکره محمدشاهی»، محمد قدرت‌الله گویاموی در «نتایج الأفكار»، عباس اقبال آشتیانی در «تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت»، رضازاده شفق در «تاریخ ادبیات ایران»، سلطان حسین بایقرا در «مجالس العشاق»، عبدالرحمان جامی در «نقحات الأنس»، محمد بقای سهارنپوری در «مرآت جهان‌نما»، امین احمد رازی

در «هفت اقلیم»، ذبیح الله صفا در «گنج سخن» و «تاریخ ادبیات در ایران»، میرعلاءالدوله متخلص به کامی در «نقایس المآثر»، علی ابراهیم خان متخلص به خلیل در «صُحف ابراهیم»، علیقلی خان داغستانی متخلص به واله در «ریاض الشعرا»، شیخ ابوالقاسم بن ابوحامد بن نصر البیان انصاری کازرونی در «سُلم السموات»، شاه حسین بن ملک غیاث الدین محمود سیستانی در «خیر البیان»، محمد معین در «فرهنگ فارسی»، عزیز دولت آبادی در «سخنوران آذربایجان» و علی اکبر دهخدا در «لغت نامه» از جمله کسانی هستند که از «اوحدی» به نیکی یاد کرده اند. از نام آثار پیداست که غالباً به ذکر نام و یاد عرفا و اهل صفا و شعرای عارف تعلق دارند. شعر اخلاقی و عرفانی و نصایح خالص و بی شائبه اوحدی سیمای او را به صفا و وارستگی روشن کرده است. آن گاه بدیهی است که نام وی در زمره اصل صفا ذکر شود.

آنچه در میان آرای نویسندگان احوال او مشترک و مکرر است، این است که اوحدی مردی وارسته، عارف، کامل، متقی و باصفا بود و بر اغلب علوم زمان خود آگاهی داشت و این باعث شده است که در سخنوری و شاعری نیز توانایی وافر داشته باشد. در اسلوب سخنوری هرچند در قصاید و غزلیات و مثنویات گاهی از شاعران پیشین، خصوصاً از سنایی و سعدی اقتباس ها و پیروی ها کرده و جام جم خود را به پیروی از «حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه» سنایی سروده، این کار را به حدی خوب انجام داده که می توان گفت به سهم خود اثری منحصر به فرد آفریده است؛ به طوری که بنا به نظر بعضی از نویسندگان، از جمله دولتشاه سمرقندی و صاحب هفت اقلیم، در مدت کمتر از یک ماه از تألیف «جام جم» بیش از چهارصد نسخه از آن نوشته و بین مردمان و اهل ادب به قیمت گزاف معامله شده است. بی دلیل نیست که شاعر بزرگی مانند حافظ به اشعار وی نظر داشته است.

آثاری که از اوحدی به جامانده اند از این قرارند:

دیوان، شامل قصاید، غزلیات، رباعیات و ترکیبات و چند بیت به لهجه اصفهانی و مربعات، جمعاً حدود ده هزار بیت؛ منظومه جام جم، ۴۵۱۷ بیت، بر وزن حدیقه سنایی، که نظم آن حدود یک سال طول کشیده و در ۷۳۳ ختم شده است؛ منطق العشاق یا ده نامه که حدود پانصد بیت دارد و موضوع آن بیان احوال عاشق و معشوقی است که ناز و نیاز عاشقانه خود را در نامه هایی که به یکدیگر نوشته اند، بیان کرده اند و از این طریق مضامین عارفانه ای که در عالم دل اوحدی موج می زده است، آشکار می شود.

می دانیم که خمیره شعر فارسی مدح و ستایش صاحبان زر و زور به طمع کسب جاه و مال بادآورده بوده و هنر به خدمت تبلیغ عظمت دستگاه سلاطین گماشته شده بود. این امر از آغاز شعر فارسی دری به قوت و کثرت تمام رایج بوده و هنوز هم از رواج نیفتاده است. اگر شاعر بزرگی مثل سنایی در نیمه راه حیات هنری از این امر قبیح پشیمان شد و شاعر وارسته مشهوری مانند سعدی عنصر تلخ پند را با مدح در هم آمیخت و شاعر منتقد بی مانند ای مثل حافظ توانست از مدح کناره گیرد، با مطالعه تاریخ تحول شعر فارسی خواننده متصف، شاعر وارسته ای مانند اوحدی را می ستاید که هرچند توانسته است خود را از لوٹ مدح به کلی

مصون دارد، تاجایی که مقدور بوده، خود را دور داشته و به پند و اندرز مشغول بوده است و البته در مدح ممدوح به جای اغراق در اوصاف بی معنی مثل نژادگی و بخشندگی و خون‌ریزی، اوصاف عقل و عدل و دانش و دیگر فضایل مرسوم زمان را در وجود ممدوح جسته است. از حدود ۱۵ هزار بیت، نزدیک ۱۱۲ بیت در مدح اُمرا و وزرای زمان شاعر سروده و باقی در مناجات، نعت رسول، شأن علی بن ابی طالب و شرح مظلومیت حسین بن علی، امام سوم شیعیان دوازده‌امامی، است. طلب هدایت و بخشایش از بارگاه الهی، شناخت جوهر نفس، هدف خالق از آفرینش انسان، لزوم جستن راه سعادت حقیقی، بیان عزت تقوی و متقی، تحریض به کشف اسرار آفرینش، تشویق به ذکر خدا، بیان فواید ترک دنیا، تنبیه به گذر شتابان عمر، بیان احوال حقایق شناسان، تقبیح علمای صوری، بیان کوتاهی عمر، ستایش پیامبر اسلام به سبب رازدانی، بی وفایی زمانه، بی اعتنایی معشوق ازلی به عاشقان خود، پند در شناخت دوست از دشمن دوست‌نما، طلب آموزش، راهزنی حواس از دل، سختی کار عشق، توصیه به ترک مردم‌آزاری، شکایت از سختی دوران، لزوم پند گرفتن از مرگ دیگران، ستایش اهل کرم و شهامت و شجاعت، تأسف خوردن به عمری که بی فایده گذشته است، تمجید تواضع با مردم، نیکوکاری را هدف زندگی تلقی کردن و تأکید به تصفیة باطن موضوعاتی هستند که اوحدی درباره آن‌ها قصاید غزایی سروده است. نزدیک هشت هزار و سیصد بیت غزل او در وصف دلربایی‌های معشوق ازلی و شاهد بی نظیر، تبیین صفای باطن، وصف عشق، شرح احوال جان شیفته و دل‌سوخته، رموز طریقت، بهار بی‌خزان عاشقان، جمال حقیقت و بالاخره بیان ظرایف عشق و عرفان است؛ چنان‌که در میان شاعران عارف و عارفان شاعر و عاشقان واصل و واصلان عاشق مرسوم است. بی سبب نیست که شمیسا او را «شاعر صوفی و غزل‌سرای خوب بعد از سعدی» می‌داند چنان‌که «گاه الهام‌بخش حافظ بوده است» (شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۱۸). اگرچه او بر مشرب تصوف است، بیش از اینکه صوفی باشد، قلندریان مخلص را می‌ستاید و بر «مذعیان دروغین قلندری» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۳۲۴) می‌تازد. تنها ملاک اوحدی حب و بغض دیگران، میزان «التَّعْظِیمِ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ الشَّفَقَةِ عَلٰی خَلْقِ اللَّهِ» است. شاید یکی از علل این تقرّب استغراق اوحدی را کشف اسرار هستی و رموز نهان حقایقی است که او را به حال خود رها نمی‌کنند. این قصیده - که محور عمودی محکمی دارد و معلومات و سؤالات و معماهای حیات فکری اوحدی را بازمی‌گوید - شاهدهی گویا بر این سخن است:

۱. این چرخ گردگرد کواکب‌نگار چیست؟ وین اختر ستیزه‌گر کینه‌کار چیست؟
۲. هان! ای حکیم، هرچه پیرسم تُرا، بگوی تا مُنکشف شود که درین پودوتار چیست؟
۳. پروردگار نفس بیاید شناختن این نفس خود چه باشد و پروردگار چیست؟
۴. زین سوی لامکان و از آن سوی هفت‌چرخ پیوند آن دو واسطه کامکار چیست؟
۵. این طول و عرض چند و زمان و مکان کدام؟ این خط و نقطه چون و محیط و مدار چیست؟
۶. این چار عنصر و سه موالید و شش‌جهت این پنج زورق و دو در و یک سوار چیست؟

۷. این جانِ روشن و تنِ تاریک را چه حال؟
 ۸. این وصلت و مفارقت و جوهر و عَرَض
 ۹. این قلب و این لسان و سکوت و کلام چه؟
 ۱۰. در یک مگس مجاورتِ نوش و زهر چون؟
 ۱۱. اصل فرشته از چه و نسلِ پری زِ که؟
 ۱۲. در پایِ دارِ این فلکِ بی‌گناه‌کُش
 ۱۳. آوردنش به عالم و بُردن به خاک چند؟
 ۱۴. گوشِ ملوک از «لَمَنِ الْمُلْک» چون پُر است
 ۱۵. منزل یکی و راه یکی و روش یکی
 ۱۶. اعداد را چو اصل به غیر از یکی نبود
 ۱۷. ای نقش‌بند پیکر معنی، بگوی تا
 ۱۸. الهام و وحی و کشف و مقامات و معجزه
 ۱۹. ابلیس و خُلد و آدم و حوّا و خوشه چه؟
 ۲۰. مصر و عزیز و یوسف و زندان و خواب چه؟
 ۲۱. سیر بُراق و مسجد اقصی و جبرئیل
 ۲۲. بوجهل را مخالفتِ احمد از چه خاست؟
 ۲۳. این حجّ و عمره و حرم و کعبه و مقام
 ۲۴. رومی‌رخان هفت‌زمین را چنان طواف
 ۲۵. گردیده‌ای مدینهٔ عِلْم رسول را
 ۲۶. مدّ صراط و وضع ترازو و طّی ارض
 ۲۷. رحمت چو در قیاس فزون آمد از غضب
 ۲۸. از جای آمدن تو اگر واقعی به عقل
 ۲۹. فرمان که می‌دهد به مکافاتِ نیک و بد؟
 ۳۰. ای زاهد، ار به سِرِّ عبادت رسیده‌ای
 ۳۱. هر جزو را که بازشمردم حقیقت است
 ۳۲. امر رموز «لیسک فی جَبْتی» چه بود؟
 ۳۳. بر ما هزار گونه مباهات می‌کُنی
 ۳۴. گر جاهلی، ز راهرو کاروان بپرس
 ۳۵. تا کی دويدنت به یَسار از یَمین چنان؟

وین خاک ساکن و فلکِ بی‌قرار چیست؟
 این بهمن و تَموز و خزان و بهار چیست؟
 این طبع و این مزاج و خیال و بخار چیست؟
 در یک مکان مناسبت گنج و مار چیست؟
 وین آدمی بدین صفت و اعتبار چیست؟
 چندین هزار پیکر ناپایدار چیست؟
 پروردنش به شکر و کردن شکار چیست؟
 باز این نزاع و نخوت و این گیرودار چیست؟
 چندین هزار تفرقه در هر کنار چیست؟
 این عقده‌های مختلف اندر شمار چیست؟
 زین نقش‌ها ارادت صورت‌نگار چیست؟
 در جنبش نبی و ولی آشکار چیست؟
 ذبیح و خلیل و گلشن و تَمرود و نار چیست؟
 طور و عصا و موسی و سَجَلِ خوار چیست؟
 طوبی و عرش و سدره و دیدار یار چیست؟
 وآن عنکبوت و پرده و صدیق و غار چیست؟
 وین خلق و سعی و وقفه و رمی حجار چیست؟
 بر گرد آن سُرادقِ زنگی‌شعار چیست؟
 باب مدینه و اسد و ذوالفقار چیست؟
 هول حساب و قول شفاعت‌گزار چیست؟
 تشویش عبد و خشم خداوندگار چیست؟
 در بازگشتن این قَزَع و زینهار چیست؟
 مخلوق را درین بد و نیک اختیار چیست؟
 شرط نماز و روزه لیل و نهار چیست؟
 گر راه بُرده‌ای به حقیقت، بیار، چیست؟
 آن گفتنِ «أنا الحق» و منصور و دار چیست؟
 ای مدّعی بگو که: یکی از هزار چیست؟
 ور عارفی، بگوی که تا: اصلی کار چیست؟
 نادیده این‌قدر که یمین از یَسار چیست؟

۳۶. ما در حصار این فلک تیز گردشیم وز جان بی خبر که: برون از حصار چیست؟
 ۳۷. ای پادشاه، اگر نظرِ لطف می کنی زان روی پرده دور کن، این انتظار چیست؟
 ۳۸. با اوحدی ز آتشِ دوزخ سخن مگوی در دستِ این شکسته دلِ خاکسار چیست؟
 ۳۹. بارانِ رحمتِ توبه هر گوشه می رسد او هم به کوی تُست، برو هم بیار، چیست؟

ابیات ۱، ۴، ۶، ۷، ۸، ۲۱ و ۳۶ از وقوف کامل اوحدی به علم نجوم و اصطلاحات نجومی حکایت می کنند. هستی شناسی نجومی او محدود به دانشی است که از طریق ترجمه آثار فلسفی فلاسفه یونان باستان به ایران رسیده بود و در آثار فلسفی فلاسفه ای مانند فارابی و ابن سینا و در شعر شاعرانی مثل ناصر خسرو، سنایی، خاقانی و انوری به کرات بیان شده است. البته اینکه فضای آبی بالای سر آدمی را چرخ نامیده اند و با چاکرای هندی و اعتقاد به تناسخ در میان هندوان و در فلسفه هندی، ارتباط دارد، بحث دیگری است؛ اما چرخ از اعتقاد قدما به گردان بودن آسمان هفت طبقه به گرد زمین حکایت می کند. از مباحث مربوط به دنیای نجوم فقط به این نکته اشاره می کنم که اوحدی با وجود گرایش به عرفان اسلامی از این اعتقاد برآمده از مطالعات نجومی، که سیارات حاکم زندگی آدمیان اند، دور نبوده و «اختر ستیزه گر کینه کار»، یعنی طالع خود را مذمت کرده است؛ حال آنکه پیش از وی ناصر خسرو به این تفکر معترض بوده است:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون کن ز سر باد و خیره سری را
 بری دان از افعال چرخ برین را نشاید ز دانا نکوهش بری را

از ابیات ۳، ۴، ۷، ۸، ۹، ۱۸، ۱۹، ۲۷ و ۳۷ برمی آید که گاهی ذهن و فکر و عقل و دل اوحدی غرق در کشف رموز معانی متافیزیکی بوده است. چندی چون ذاتِ احدیت، ماهیتِ جان آدمی و مسأله مرگ، ذات و خلقت فرشتگان، اعجاز تشکّل هستی از عناصر متضاد، روشن نبودن هدف خلقت و مسائلی از این قبیل اوحدی را به تفکر و مطالعه وامی داشته اند، ولی پیوسته تهی دست از سیر آن عوالم بازمی گشته است و همچنین باوجود اینکه حکما را از کشف آن رموز عاجز می دیده، به هیچ حال ضعف به ایمان خود راه نمی داده است و به معنی و حقایق متافیزیکی و عوالم الوهیت و ملائک و روح ایمان داشته است.

از ابیات ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۱۳ و ۱۷ برمی آید که او با مباحث متنوع فلسفی آشنایی داشته و درعین حال از جواب هایی که فلاسفه به پرسش های متداول می داده اند، خرسند نبوده است. اینکه زمین ساکن و مرکز عالم و آسمان گردان و هفت طبقه و به هر طبقه ای سیاره ای حاکم است، موتیف اصلی این بینش فلسفی به شمار می رود. بینش فلسفی اوحدی در سه دایره قابل بررسی است: در دایره اول به معارفی توجه دارد که متافیزیک مطلق به شمار می رود و از دسترس تفکر و تجربه خارج است و صرفاً از طریق نقل و مطالعه کتب آسمانی و ایمان به اقوال و احوال انبیا حاصل می شود، مانند ذات باری تعالی، عالم فرشتگان و عالم روح. اوحدی با ایمان و قبول از این عوالم سخن گفته، بی آنکه از کم و کیف آن مطلع باشد؛ در دایره دوم از

اعتقادات و معارفی سخن می‌گوید که نه متعلق به متافیزیک‌اند و نه متعلق به عالم تجارب علمی، بلکه بین آن دو هستند. بدین دلیل در رد و قبول آن سخن نتوان گفت، اما اوحدی بی‌شبهه آن‌ها را پذیرفته است. یکی از این معارف اعتقاد به قانون علّیت در خلقت است. در این شعر اوحدی دَها سؤال طرح کرده و جواب هیچ‌یک را هم نداده است و ظاهراً جوابی هم برای آن‌ها در زمان وی نبوده است؛ اما نبود جواب علمی یا منطقی یا فلسفی او را به این سو سوق نداده است که خلقت آشفته است و تابع قانون خاصی نیست، بلکه از لحن سخن او برمی‌آید که تمام هستی تابع قانون علّیت است و همگی متصل و بسته به یک علّت اولی هستند و همین رشته محکم و واحد توانسته اضدادی مثل نوش و نیش را در یکجا جمع کند و از اضدادی مثل عناصر اربعه موالیدِ ثلاثه تولید کند؛ دایره سوم گاهی در حوزه علم فلسفی و گاهی در حوزه فلسفه علمی است، مانند عناصر اربعه و جوهر و عرض و امثال آن‌ها.

ابیات ۱۲، ۱۸ و ۳۰ از وقوف وی به علم کلام سخن می‌گویند. به حکم بیت سوم بینش کلامی اوحدی از اعتقاد وی به کثرت، نه وحدت مطلق، حکایت می‌کند. یعنی از دید کلامی او هستی درعین حال که متکی به ذات ازلی خالق است، عین آن نیست و منتزع از آن است. همچنین او مانند خیام درمورد تولّد و مرگ و علّت جریان حیات در بین این دو نقطه پرسش دارد و ماهیّت مرگ برای او روشن نیست و حتّی آن را جور طبیعت در حقّ انسان قلمداد می‌کند. از دید او خلقت و به تبع آن انسان دایماً در تحوّل است و این تحوّل از تولّد تا مرگ جریان دارد و اما سرچشمه این تحوّل خالق است و انسان در تحوّل مجبور و درمورد علّت و هدف آن غافل است.

به حکم ابیات ۱۴ و ۱۹ اوحدی از دانش قرآنی برخوردار بوده است. بااینکه او در سلک سالکان است، خداوند صرفاً در صفات جمالیّه بر او متجلی نمی‌شود، بلکه در صفات جلالیّه نیز متجلی می‌شود و این تجلّی تا حدّی است که به تصوّر او دیگران نیز باید از این تجلّی بهره‌مند باشند. بدین جهت از اعمال قدرتمندان شگفت زده است که چرا از او نمی‌ترسند و همچنان در جهل و غفلت خود غوطه‌ور و مشغول «نزع و نخوت و گیرودار» اند.

بیت ۱۶ از علم حساب اوحدی پرده برمی‌دارد. بااینکه عرفا به سود و زیان عالم بی‌اعتنا هستند، اوحدی علم سود و زیان را آموخته و از آن در شعر خود استفاده کرده است؛ حال آنکه کمتر عارفی می‌شناسیم که در شعرش از علم حساب سخنی درمیان باشد.

در ابیات ۱۹ تا ۲۲ از دانش تاریخی او خبر می‌گیریم. او با تاریخ عمومی جهان و تاریخ اسلام و حیات نبوی آشنایی و به جزئیّات خاصّ آن توجه داشته است؛ کما اینکه از داستان خلقت آدم و زندگی حضرت ابراهیم و یوسف و موسی - علیهم السّلام - مطلع بوده و درخصوص معراج پیامبر به معراج جسمانی اعتقاد داشته است.

ایات ۲۳، ۲۶ و ۲۷ از وقوف او بر احکام دینی و بیت ۳۲ از معرفت عرفانی وی حکایت می‌کنند. اوحدی با اینکه عارف و ارسته‌ای است، به کلی به حالت انقطاع نرسیده است و سود و زیان و بیش و کم زندگی برایش مهم است؛ چنان‌که در بیت اول، از بخت بد خود گله دارد و طالع خود را اختر ستیزه‌گر کینه‌کار می‌خواند و مرگ را نه عین وصال، بلکه عین انقطاع تلقی می‌کند. با همه این‌ها اوحدی در ردیف عرفای ارسته و بی‌اعتنا به مال و منصب دنیا و اهل آن‌ها جای دارد.

پانویس

* عضو هیئت علمی دانشگاه تبریز

منابع

- آقابزرگ تهرانی (بی‌تا)؛ الذریعه الی تصانیف الشیعه؛ چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
- اسماعیل باشا البغدادی (۱۹۵۱)؛ اسماء المؤلفین و آثار المصنفین؛ استانبول.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۱۲)؛ تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت؛ تهران.
- امیر الملک سید محمد صدیق (۱۲۹۳)؛ شمع انجمن؛ هندوستان.
- امین احمد رازی (۱۰۰۲)؛ هفت اقلیم؛ بدون مشخصات.
- اوحدی مراغی (۱۳۷۵)؛ دیوان؛ به کوشش سعید نفیسی؛ چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- بهمن میرزا قاجار (تألیف ۱۲۴۷)؛ تذکره محمدشاهی؛ بدون مشخصات.
- حسینی زنوزی، ابن عبدالرسول (۱۲۱۶)؛ ریاض الجنه؛ بدون مشخصات.
- دولت‌آبادی، عزیز (۲۵۳۷)؛ سخنوران آذربایجان؛ چاپ اول، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.
- دولتشاه سمرقندی (۱۹۰۰)؛ تذکره الشعراء؛ لیدن.
- دهخدا، علی اکبر؛ لغت‌نامه.
- رضازاده شفق، صادق (۱۳۶۹)؛ تاریخ ادبیات ایران؛ تهران: آهنگ.
- رضاقلیخان هدایت (تألیف ۱۳۰۵)؛ ریاض العارفین.
- _____ (تألیف ۱۲۸۲)؛ مجمع الفصحا.
- سلطان حسین بایقرا (۱۳۱۴)؛ مجالس العشاق؛ کانپور.
- شاه حسین بن ملک غیاث‌الدین محمود سیستانی (تألیف ۱۰۱۹ هجری)؛ خیر البیان؛ نسخه خطی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۶)؛ قلندرینه در تاریخ؛ چاپ اول، تهران: سخن.
- شمس‌الدین سامی (بی‌تا)؛ قاموس الاعلام؛ بدون مشخصات.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۰)؛ سیر غزل در شعر فارسی؛ تهران: فردوس.

شیخ ابوالقاسم بن ابوحامد بن نصرالبیان انصاری کازرونی (۱۳۴۰ شمسی)؛ سُلَمَ السَّمَوَات؛ به تصحیح یحیی قریب؛ چاپ اول، تهران.

صفا، ذبیح‌الله (۱۳۳۹)؛ گنج سخن؛ چاپ دوم، تهران؛ دانشگاه تهران.

_____ (۱۳۷۰)؛ تاریخ ادبیات در ایران؛ چاپ هفتم، تهران.

عبدالرحمان جامی (تألیف ۸۸۳، چاپ ۱۳۳۳ هجری)؛ نفحات الأنس؛ لکهنو.

علی ابراهیم خان متخلص به خلیل (بی‌تا.)؛ صحف ابراهیم، نسخه خطی

علیقلی خان داغستانی متخلص به واله (تألیف ۱۱۶۰)؛ ریاض الشعرا.

محمّد بقای سهارنپوری (بی‌تا.)؛ مرآت جهان نما، نسخه خطی

مدرّس، محمّدعلی (۱۳۳۶)؛ ریحانة الأدب، تهران.

تربیت، محمّدعلی (۱۳۷۸)؛ دانشمندان آذربایجان؛ به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد؛ تهران؛ وزارت فرهنگ و

ارشاد اسلامی.

محمّد قدرت‌الله گوباموی (تألیف ۱۲۵۶، چاپ ۱۳۳۶ هجری)؛ نتایج الأفكار؛ بمبئی.

فرّخ، محمود (بی‌تا.)؛ احوال و آثار اوحدی؛ مشهد: آزادی.

مسرور، حسین (۱۳۰۷)؛ «شرح حال اوحدی مراغه‌ای»؛ مجلّة ارمغان؛ سال ۹، صص ۱۲۵-۱۳۴.

معصوم‌علی نعمت‌اللهی شیرازی (۱۳۱۹ هجری)؛ طرائق الحقایق؛ تهران.

معین، محمّد؛ فرهنگ فارسی.

نورالله بن شریف (تألیف ۱۲۶۰)؛ مجالس المؤمنین؛ تهران.

میرعلاء‌الدوله متخلص به کامی (تألیف ۹۷۹)؛ نفایس المآثر.

میرغیاث‌الدین محمّد خواندمیر (تألیف ۹۳۰)؛ حبیب السیر.